

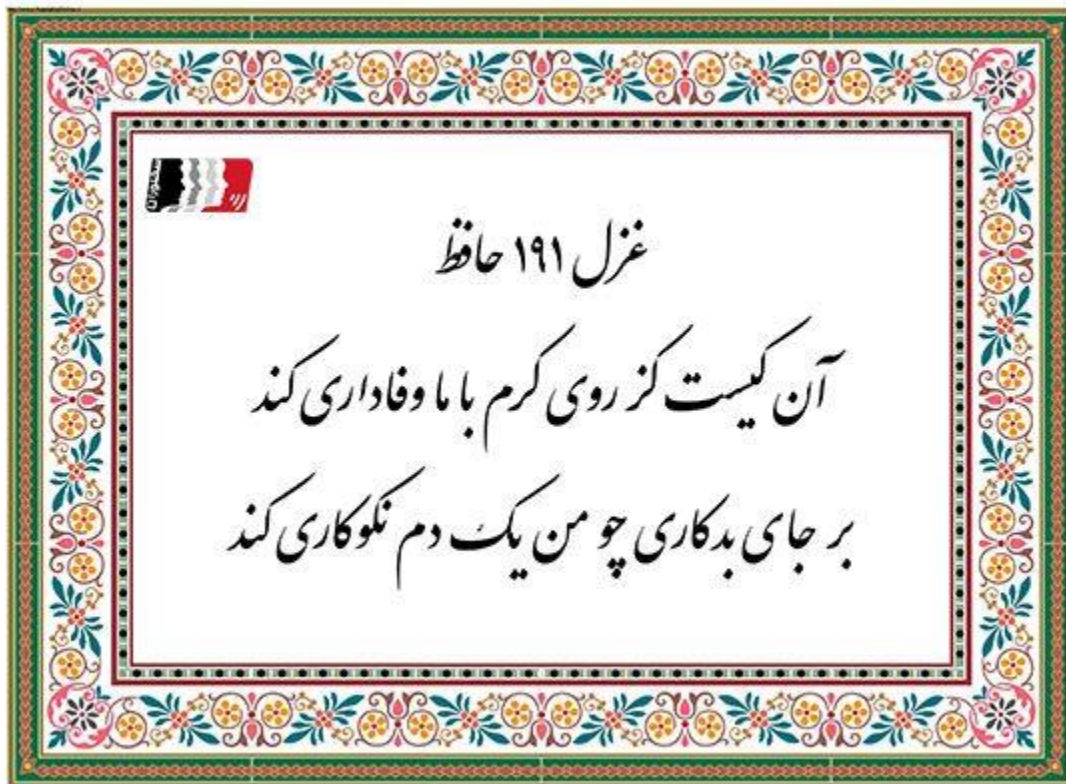
متن، معنی، شرح و تفسیر غزل شماره ۱۹۱ حافظ

آن کیست کز روی کرم با ما وفاداری کند  
بر جای بدکاری چو من یک دم نکوکاری کند

غزل ۱۹۱ حافظ با آن کیست کز روی کرم با ما وفاداری کند آغاز می شود. وزن غزل آن کیست کز روی کرم ، مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن (بحر رجز مثنیٰ سالم) می باشد. در ادامه می توانید متن کامل غزل و همچنین معنی لغات و شرح و تفسیر ابیات را مشاهده کنید. در شرح و تفسیر از کتاب شرح سودی بوسنوی ، شرح حافظ دکتر خطیب رهبر، دکتر عبدالحسین جلالیان و شرح شوق دکتر حمیدیان بهره گرفته شده است.

آنچه در ادامه می خوانید:

- ۱- متن غزل
- ۲- شرح و تفسیر غزل
- ۳- معنی غزل و لغات



متن غزل ۱۹۱ حافظ

آن کیست کز رویِ کَرَم، با ما وفاداری کُند  
بر جایِ بدکاریِ چو من، یک دَم نکوکاری کُند

اول به بانگِ نای و نی، آرد به دل پیغامِ وی  
وانگه به یک پیمانهِ می، با من وفاداری کُند

دلبر که جان فرسود از او، کامِ دلم ننگشود از او  
نومید نتوان بود از او، باشد که دلداری کُند

گفتم: گرِه ننگشوده‌ام زان طُرّه تا من بوده‌ام  
گفتا: منَش فرموده‌ام تا با تو طرّاری کُند!

پشمینه‌پوشِ تندخو، از عشق نشنیده است بو  
از مستیشِ رمزی بگو، تا ترکِ هشیاری کُند

چون من گدایِ بی‌نشان، مشکل بود یاری چنان  
سلطان کجا عیشِ نهان، با رندِ بازاری کُند؟

زان طُرّه پُریبچ و خَم، سهل است اگر بینم ستم  
از بند و زنجیرش چه غم، هر کس که عیاری کُند؟

شد لشکرِ غم بی‌عدد، از بخت می‌خواهم مدد  
تا فخرِ دین، عبدالصّمَد، باشد که غمخواری کُند

با چشم پرنیرنگِ او، حافظ، مکن آهنگِ او  
کان طُرّه شبرنگِ او، بسیار طرّاری کُند

### شرح و تفسیر غزل ۱۹۱ حافظ

این غزل خواجه کاملاً لحن عاشقانه دارد و در بحر رجز که از خوش‌آهنگ‌ترین وزن‌های شعر فارسی است سروده شده است. شاید کمتر کسی این شعر را بخواند و به یاد دو نمونه عالی دیگر در شعر فارسی در این بحر نیافتد. یکی از امیر معزی (ای ساربان منزل مکن جز در دیار یار من) و دیگری از سعدی (ای ساربان آهسته رو کارام جانم می رود)

آن کیست کز رویِ کَرَم، با ما وفاداری کُند  
بر جایِ بدکاریِ چو من، یک دَم نکوکاری کُند

کرم: [ ک ر ] جوانمردی . مردمی . عزیزی . سخاوت . بزرگواری

وفاداری کند: [ وَكُنْ ] صادق باشد، عهد و پیمان نگه دارد

بر جای: [ بَی ] در حقّ. درباره. دکتر حمیدیان در شرح شوق اشاره می کند که به نظر می رسد حافظ "بر جای" را بدل از "به جای" آورده است. حافظ یکبار "به جای" را به معنی "در حق" بکار برده است: نیکی به جای یاران فرصت شمار، یارا

بدکار: [ بَ ] بدکردار. گنهکار. طالح

یک دم: [ یَ / دَ ] یک نفس || یک لحظه. یک لمحہ. لحظه ای

نیکوکاری: [ نِ ] نیکوکاری. حسن عمل. خیر. خیررسانی

معنی بیت: آیا کسی را می توان پیدا کرد که کریمانه و بزرگوارانه در عهد و پیمان خویش صادق باشد و در حق طالح و گنهکاری مانند من، حتی برای یک لحظه کار خیری کند؟

---

اول به بانگِ نای و نی، آرد به دل پیغامِ وی  
وانگه به یک پیمانه می، با من وفاداری کند

بانگ: آواز، صدا

نای: نی لبک، فلوت. نی مطربان که به عربی مزمار گویند || نای به معنی گلو هم هست و شاید بتوان بانگ نای را آواز خوش حنجره معنی کرد

نی: [ نِ ] سازی است بادی از ساقه نی با پنج سوراخ

وی: [ وِ ] اشاره به معشوق دارد

معنی بیت: کیست که در آغاز با صدای خوش و آواز نی، پیغام جانان را به من برساند و بعد از آن با یک جام شراب، صداقت و صمیمیت خویش را به من نشان دهد؟

---

دلبر که جان فرسود از او، کام دلم ننگشود از او  
نومید نتوان بود از او، باشد که دلداری کند

جان فرسود: [ فَ ] جان را ناتوان کردن. روان را خسته ساختن

کام دلم ننگشود: کام دلم روا نشد، به آرزویم نرسیدم

دلداري: [ د ] معشوقگی . محبوب بودن . دلنوازی . دلبری

معنی بیت: از یار و معشوقم که روانم را پریشان کرده و جانم را به لبم رسانده و به مراد دل هم نرسیدم و کامیاب نشدم، نباید نومید و مایوس بود. شاید بر سر مهر آید و دلنوازی و دلجویی و دلبری کند و تسلی خاطرمان شود.

---

گفتم: گِرِه نَگشودِه ام زان طَرّه تا من بوده ام  
گفتا: مَنش فرموده ام تا با تو طَرّاری کُند!

طره: [ ط ر / ر ] دسته موی تابیده در کنار پیشانی

طَرّاری: [ ط ر ] دزدی توام با فریبکاری و حيله گری . لازمه طراری، تردستی و زیرکی است و طرار باید راز کارش را پنهان کند تا فاش نشود. از همین روست که یار می گوید به طره و گیسویم گفته ام که با تو طراری کند و راز من را برای تو فاش نکند

معنی بیت: به جانان گفتم تا به حال از گیسوی شکن در شکن تو گره ای نگشودم و به وصال و کام تو نرسیده ام. گفت من به گیسوی گره دارم گفتم که با تو فریبکاری و حيله گری کند و تو را ناکام بگذارد. به این معنا که هم رخ بنماید و هم کام ندهد.

---

پَشْمینه پوشِ تندخو، از عشق نشنیده است بو  
از مَسْتِیشِ رمزی بگو، تا تَرکِ هشیاری کُند

پشمینه پوش: [ پ ن / ن ] مجازاً صوفی و زاهد

تندخو: [ ت ] آنکه در قبال چیز ساده ای بدخلقی کند . تیزمزاج و سرکش

از مستیش رمزی بگو: برایش از عشق نکته ای بیان کن

معنی بیت: زاهد و صوفی عربده جوی و تیزمزاج، بویی از عشق نبرده است. برایش از مستی عشق نکته بیان کن تا از طاعت و پیمان و صلاح دست بردارد.

---

چون من گدای بی‌نشان، مشکل بود یاری چنان  
سلطان کجا عیشِ نهان، با رندِ بازاری گُند؟

گدای بی‌نشان: گدای بی‌سر و پا

عیشِ نهان: عشق بازی پنهانی

رند بازاری: قلندرِ لاابالیِ کوچه و بازار

معنی بیت: همانگونه که هیچ قلندر لاابالی کوچه و بازار نمی‌تواند بر سر سفرهٔ عیش و نوش پادشاه بنشیند و عشقبازی کند، دشوار است که یار و دلداری چنان زیبا و دلفریب با گدای بی‌سر و پای چون من همنشین و همنفس شود.

زان طُرّهٔ پُریچ و خَم، سهل است اگر بینم ستم  
از بند و زنجیرش چه غم، هر کس که عیاری گُند؟

طُرّهٔ پُریچ و خَم: زلف شکن در شکن . گیسوی گره دار

سهل: [سَ] آسان

عیاری: [عَی] یا [حیله بازی و مکاری . دزدی همراه با انصاف و جوانمردی

معنی بیت: برایم آسان است که از گیسوی گره گیر نگار بی‌وفایی و جور و ستم ببینم، چرا که دزدان و عیاران باکی از غل و زنجیر زندان ندارند.

شد لشکرِ غم بی‌عدد، از بخت می‌خواهم مدد  
تا فخرِ دین، عبداً الصَّمَد، باشد که غمخواری گُند

لشکرِ غم: مبالغه در شدت و حدت غم است

بی‌عدد: [عَدَّ] بی‌شمار. بی‌حساب . بی‌حد

بخت: [بَ] دولت . اقبال . سعادت

مدد: [مَدَّ] یاری، کمک

فخر دین: [فَا] افتخار دین . گفته می شود شاید این لقبی است که خواجه برای عارفی به نام مولانا بهاء الدین عبدالصمد بن عثمان بحرآبادی اسفراینی آورده است

غمخواری: [غَا] دلسوزی و مهربانی

معنی بیت: شدت و حدت غم و اندوه، بی حد و اندازه است. از بخت و اقبالم کمک می خواهم که افتخار دین، عبدالصمد از حالم باخبر شود و برای من دلسوزی و مهربانی کند.

---

با چشمِ پُرنیرنگِ او، حافظ، مَکَنِ آهنگِ او  
کان طُرّهٔ شَبْرَنگِ او، بسیار طَرّاری کُنَد

اختلاف نسخ: در برخی نسخ در مصرع دوم اینچنین آمده است: کان چشم مست شنگ او، بسیار مکاری کند

مکن آهنگ او: قصد او مکن

طُرّهٔ شَبْرَنگ: گیسوان سیاه رنگ

معنی بیت: حافظ قصد یار مکن و طالب وصال او مباش که چشمانش پر از نیرنگ و گیسوان سیاهش پر از فریب و حيله است.

---

نویسنده: دکتر زند